پیشخوان

نظر وگذری بر «آیت الله العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد»

مرجع مجاهد در عرصه مبارزه و خدمت

■ علی احمدی فراهانی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همان گونه که از نام آن پیداست «آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی به روایت اسناد» را بازخوانی کرده‌است. این پژوهش توسط رحیم روح‌بخش الله‌آباد انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در اشارتی کوتاه، درباب موضوع این کتاب آورده‌است: «مرجعیت شیعه به‌دلیل ویژگی‌های خاص خود در طول تاریخ به‌ویژه تاریخ معاصر ایران، نقش تعیین کننده‌ای در تحولات سیاسی و اجتماعی داشته و دارد. حرکت‌های ضداستعماری و ضداستبدادی یک قرن اخیر، گواه روشنی از این نقش و پایگاه است. در نهضت اسلامی هم نقش مرجعیت شیعه، نقشی سرنوشت‌ساز و مهم بود. نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱، در مقابل سیاست‌های ضدمذهبی و ضدملی حکومت پهلوی، با همگامی و تشریک مساعی مراجع عظام تقلید آغاز و رفته‌رفته در میان ایشان، حضرت امام به‌عنوان سکان‌دار نهضت مطرح گردید. آیت‌الله‌العظمی سید محمدهادی میلانی از جمله مراجع عظام تقلید بوده‌اند که ضمن حمایت و پشتیبانی صریح و محکم از حضرت‌امام و مبارزات وی، هدایت جریان نهضت را در خراسان و مناطق مختلف برعهده داشت. حمایت‌های بی‌دریغ آیت‌الله میلانی از منویات امام و مبارزان مسلمان، وی را بعد از تبعید حضرت امام به کانون توجه مبارزان تبدیل کرد. به‌ویژه آنکه در لحظه‌های حساس نهضت چون: اعدام انقلابی حسنعلی منصور و کودتای ناموفق سرلشگر قرنی، نام آیت‌الله‌العظمی میلانی در میان افتاده بود...»

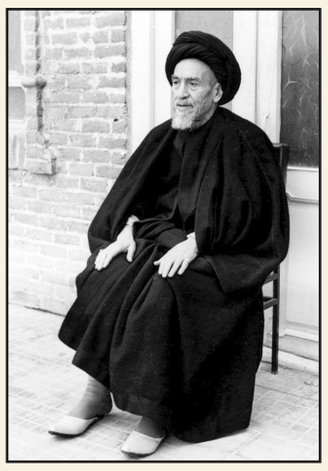

آیت‌الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی

این پژوهش در بخشی از خود، نقش آیت‌الله‌میلانی در کمک رسانی به زلزله‌زدگان جنوب خراسان را این گونه تبیین کرده است: «درپی وقوع زلزله در منطقه جنوب خراسان به سال ۱۳۴۷، تعداد ۲۸۰ شهر و روستا صدمه دید و شهر کاخک به ویرانه‌ای تبدیل و عده زیادی کشته و بی‌خانمان شدند. آیت‌الله میلانی جهت امدادرسانی به آسیب‌دیدگان دست به کار شد و ضمن فراخوان عمومی برای ارسال کمک‌های مردمی، عده‌ای از طلاب علوم دینی را برای کمک‌رسانی به منطقه اعزام نمود و بعدها نیز با احداث بناهایی به یاری آسیب‌دیدگان شتافت. ایشان هر خانه‌ای که به زلزله زدگان واگذار می‌کرد، خود سند آن را نوشته و در اختیار آنان قرار می‌داد. اقدامات و فعالیت‌های اجتماعی آیت‌الله میلانی، از جمله در کمک به آسیب‌دیدگان زلزله خراسان، در گزارش‌های ساواک بازتاب فراوانی یافته است. در یکی از این گزارش‌ها با اشاره به تلفات زلزله که بالغ بر ۱۵هزار نفر بود، از صدور اعلامیه آقای میلانی در همدردی با زلزله زدگان و فراخوان کمک به آنان خبرداده و خاطرنشان نموده که آیت‌الله میلانی همچنین به همین مناسبت، مجلس ختمی در مسجد گوهرشاد بر پا نمود. در گزارش‌های دیگری سایر اقدامات آیت‌الله میلانی به شرح ذیل آمده است: اعزام طلاب به منطقه برای کفن و دفن کشته‌شدگان در زلزله، افتتاح شماره‌حسابی در بانک بیمه بازرگانان برای جمع‌آوری کمک‌های نقدی مردم، عدم برگزاری جشن تولد حضرت زهرا(س) برای ابراز همدردی با زلزله‌زدگان، جمع‌آوری کمک‌های غیرنقدی مردم اعم از: چراغ، ظروف، تریکو، اثاثیه زندگی و از این قبیل. در پایان همین گزارش، رئیس شهربانی خراسان اذعان کرده است: نمی‌توان خدمات روحانیان به زلزله‌زدگان را کتمان کرد. خدمات آنها چشمگیر بوده و این مطلب را در منطقه زلزله‌زده، همه می‌دانند. بالاخره به دستور ایشان و با وجوه جمع‌آوری شده از سوی آیت‌الله، پنج روستا بازسازی و بیست قنات لایروبی شد...»

۱۳۵۷، تهران، حضور آیت‌الله نصرالله شاه آبادی در راهپیمایی تاریخی روز تاسوعا

«تکاپوی رقم خوردن انقلاب اسلامی ایران» در آیینه خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نصرالله شاه‌آبادی

کمیته‌ها مانع از آن شدند که مردم احساس ناامنی کنند

■ سید حسین کشفی*

روزهایی که هم اینک بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز ارتحال زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نصرالله شاه آبادی است. هم از این‌روی و در نکوداشت آن بزرگ، شمه‌ای از خاطرات وی از روزهای اوج‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی را به شما تقدیم می‌کنیم. این یادمان‌ها دارای نکاتی خواندنی است که تاریخ پژوهان معاصر را به کار خواهد آمد. یاد آن روحانی خدوم گرامی و روحش شاد باد.

■ **انقلاب در شهرهای ایران**

خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نصرالله شاه آبادی از روزهای اوج‌گیری انقلاب اسلامی از کشتار مردم به‌دست عمال شاه در شهرهای گوناگون آغاز می‌شود. با این همه وی در باب رهبری انقلاب در شهرهایی چون قم و مشهد، اطلاعات و تحلیل‌هایی متفاوت به‌دست می‌دهد:

«رژیم شاه از سرِ نادانی و حب جاه و مقام به مقابله و کشتار مردم در تهران و سایر شهرهای ایران دست زد. واقعه مسجد جامع کرمان، کشتار دانشجویان در ۱۳آبان، کشتار مردم قزوین و حمله به بیمارستان امام‌رضا(ع) در مشهد، نمونه‌هایی از جنایات رژیم پهلوی بود. همین خون‌های به ناحق ریخته شده، موجب رشد و تقویت انقلاب و انزجار بیشتر مردم از رژیم گردید. آقای سیدکاظم اخوان مرعشی، رهبری مردم مشهد را بر عهده داشت و خدمت بزرگی به انقلاب کرد. به نظر من نقش وی در پیروزی انقلاب، از آقای سیدعبدالله شیرازی و آقای واعظ طبسی هم بیشتر بود در همان ایام اوج انقلاب، من به مشهد مشرف شدم. تانک‌ها و زره‌پوش‌های فراوانی در خیابان‌ها بود و ارتش و ژاندارمری و کلانتری، بی‌محابا به مردم حمله می‌کردند و مردم هم در مقابل آنها بی‌باک بودند. چون مشهد به روسیه نزدیک‌تر بود، از این جهت انقلاب در آنجا حساس‌تر بود و مرحوم آقای اخوان‌مرعشی هم به این نکته توجه داشت. آقای آسیدصادق روحانی هم، برنامه‌های انقلابی مردم قم را رهبری می‌کرد. وی در بازگشایی مدرسه فیضیه در جریان تشییع جنازه مرحوم آقای میرزا ابوالفضل‌زاهدی، نقش به‌سزایی داشت. وی با مرحوم امام ارتباط نزدیک داشت و نامه‌های متعددی بین آنها رد وبدل می‌شد...»

■ **فرار شاه**

برای بسا نخبگان و مردم از جمله راوی فقید، فرار شاه از ایران نویدی برای پیروزی قلمداد می‌شد. چه فردی که تا دیروز مدعی خدایگانی بود، امروز تخت و تاج را وانهاده و کشور را ترک می‌گفت. مردم در ۲۶ دی ۱۳۵۷ باور کردند که نتیجه سال‌ها جهاد و تکاپوی آنها نمایان گشته است:

«کم‌کم اوضاع کشور از کنترل شاه خارج شد و او باورکرد که در مقابل سیل خروشان ملت، قدرتی ندارد. پیش‌از آن و به پشتوانه حمایت امریکا و انگلیس، با طمطراق می‌گفت: هر کسی که مرا قبول ندارد گذرنامه‌اش حاضر است، یعنی به بهشت‌زهرا برود و خود را آماده مرگ کند، ولی وقتی احساس کرد پشتش را خالی کرده‌اند، ضعف و زبونی در گفتارش مشهود شد و درباره طرفداری از دین و ملت و تلاش برای رفاه مردم، صحبت کرد. وقتی لحن شاه عوض شد، مردم در وصف شاه این شعار را تکرار کردند:

مژدگانی که گربه تائب شد
زاهد و عابد و مسلمانا

سرانجام شاه در ۲۶ دی ۱۳۵۷ از ایران فرار کرد. او چنین تصور می‌کرد که مانند زمان مصدق، می‌تواند دوباره با حمایت امریکا و انگلیس، با کودتا به ایران بازگردد. فرار شاه، موجب شعف و شادی وصف‌ناپذیر مردم شد. رهبری حکیمانه امام در جریان انقلاب به‌گونه‌ای بود که تمام اقشار مردم در براندازی حکومت شاهنشاهی یک‌کلام بودند و همین سبب شد که راهی برای بازگرداندن شاه برای اربابان‌اش باقی‌نماند زیرا شاه در ایران هیچ جایگاهی نداشت و هیچ گروهی از او طرفداری نمی‌کرد...»

■ **شورای سلطنت و شخصیت سیدجلال تهرانی**

خاطرات مرحوم شاه آبادی از شخص سیدجلال‌الدین تهرانی رئیس وقت شورای سلطنت، نشان می‌دهد که به دلیل همسایگی از وی شناخت مطلوبی دارد. هم از این روی به ذکر نکاتی می‌پردازد که در منابع تاریخی کمتر درباره آن سخن رفته است:

«شاه دو روز قبل از فرار، شورای سلطنتی تشکیل داد و مرحوم سید جلال تهرانی را به ریاست شورا منصوب کرد. او از اطرافیان شاه نبود و تنها علت انتخاب وی، سابقه طلبگی و دوستی او با امام بود. در واقع شاه، مجبور به انتخاب او شد. آقای تهرانی برای ملاقات با امام به پاریس رفت، اما امام او را به حضور نپذیرفت و آن را مشروط به استعفا از سمت ریاست شورای سلطنت و اعلام غیرقانونی بودن آن شورا کرد. او نیز از سمتش استعفا داد و شورای سلطنت را غیرقانونی اعلام کرد و به ملاقات امام رفت. این استعفا، کمر حکومت شاه را شکست و آخرین امید او را ناامید کرد. منزل مرحوم تهرانی، در همسایگی منزل ما در سه راه امین‌حضور تهران بود. وی بسیار فاضل، اهل مطالعه و مورد قبول همه بود. او کتابخانه و آزمایشگاه زیست‌شناسی بزرگی داشت. آزمایشگاه را وقف دانشگاه و کتاب‌ها و منزلش را، وقف آستان قدس حضرت‌رضا(ع) کرد و علاقه داشت که منزلش یکی از فروعات کتابخانه حضرت‌رضا(ع) در تهران باشد، اما چنین نشد، چراکه کتاب‌ها را بردند و دستگاه‌ها را نیز تحویل دانشگاه دادند. سیدجلال در زمان رضاخان و اوایل حکومت محمدرضا شاه، سمت دولتی داشت و مدتی نیز نایب‌التولیهٔ آستان قدس رضوی(ع) بود، ولی استعفا داد و تا زمان تشکیل شورای سلطنت، هیچ پستی را قبول نکرد. بعد از پیروزی انقلاب، بی‌میل نبود که سمتی به او واگذار شود و امام هم در این جهت محظوری نداشت، اما چون در جامعه به‌عنوان رئیس شورای سلطنت دوره پهلوی شناخته شده بود، عملاً امکان واگذاری سمت‌های بالا به او نبود...»

■ **تحصن روحانیون در مسجد دانشگاه تهران**

وقایع نگارِ ما در فرآیند مبارزات انقلاب اسلامی، فردی فعال بوده‌است. هم از این روی از بسا وقایع مرتبط بدان، اطلاعات مناسبی به دست می‌دهد. تحصن روحانیون در مسجد دانشگاه تهران و در اعتراض به بسته شدن فرودگاه‌ها برای ورود امام خمینی، در زمره این رویدادها به شمار می‌رود:

«در واپسین روزهای عمر رژیم شاهنشاهی، شاپور بختیار از اعضا جبهه ملی نخست‌وزیر شد. او که می‌دانست که با آمدن امام به ایران کار بر حکومت او سخت می‌شود به عناوین مختلف از بازگشت ایشان به ایران جلوگیری کرد. اما امام به‌رغم نگرانی‌هایی که دوستان بر جان وی داشتند، برای بازگشت به ایران مصمم بود و در این باره فرمود: در اولین فرصت پیش مردمم به ایران خواهم رفت، تا با آنها یا کشته شوم یا حقوق ملت را بگیرم و به ملت برگردانم... این بیان امام که نوید پیروزی بود، سبب تقویت روحیه مردم شد. روحانیون انقلابی نیز در اعتراض به بستن فرودگاه مهرآباد، در دانشگاه تهران تحصن کردند. من هم در این تحصن، شرکت کردم. اگرچه تحصنِ روحانیون بود، اما اقشار مختلف مردم در آن حضور داشتند. خاطره‌ای نیز، از ایام تحصن در دانشگاه دارم. روزی قرار بود که در دانشگاه راه‌پیمایی برگزار شود. قبل از شروع راه‌پیمایی، برای تجدید وضو بیرون رفته بودم. وقتی که باز می‌گشتم، بی‌توجه به مسیر، در حالی که جمعیت راهپیمایان را نگاه می‌کردم، ناگهان خود را در میان حوض دانشگاه - که در مسیر و هم‌سطح با زمین بود- دیدم. آب حوض در هوای بهمن، بسیار سرد و غیرقابل تحمل بود. از حوض بیرون آمدم و با عجله، داخل شبستان مسجد رفتم. آقای ناطق‌نوری از موضوع باخبر شد و با ماشین فولکس‌اش، مرا به منزل برد و لباس‌ها را عوض کردم و قدری زیر کرسی گرم شدم و برگشتیم. سرانجام تحصن روحانیون اثر بخشید و حضرت امام در روز ۱۲ بهمن به ایران آمد. چند نفر از اعضای مجاهدین هم که در نیروی هوایی نفوذ پیدا کرده بودند، در بازگشت امام همکاری داشتند...»

■ **استقبال از امام در فرودگاه مهرآباد تهران**

آیت‌الله شاه‌آبادی نیز مانند سایر روحانیون متحصن در دانشگاه تهران، برای دیدار با امام‌خمینی به جمعیت مستقبلین در سالن فرودگاه مهرآباد پیوست و به دیدار محبوب نایل گشت. او به دلیل ازدحام شدید و کم‌نظیر، مجال همراهی با مردم تا بهشت‌زهرا را نیافت و به منزل یکی از علمای تهران رفت:

«در تحصن بودیم که خبر ورود امام را به ما دادند، لذا از دانشگاه برای استقبال به فرودگاه رفتیم. به همراه مرحوم حاج آقامهدی (برادرم) به طرف فرودگاه حرکت کردیم و در سالن انتظار با عده‌ای از روحانیون از جمله آقایان: طالقانی، شهید مطهری و شهید بهشتی، منتظر ورود امام شدیم. لحظات فرود هواپیما، بسیار پراضطراب بود. همه نگران بودند که مبادا حادثه‌ای برای امام پیش بیاید. وقتی هواپیما به سلامت بر زمین نشست، آقای‌مطهری به استقبال رفت و همراه با امام از هواپیما پیاده شد و ما موفق شدیم امام را زیارت کنیم. ایشان ایستاده سخنرانی کوتاهی کردند و عده‌ای از جوان‌ها نیز در مقابل ایشان سرود خمینی ای امام را خواندند. سپس از آنجا به طرف بهشت‌زهرا حرکت کردند. من هم می‌خواستم همراه با جمعیت بروم، اما ازدحام به‌قدری شدید بود که امکان همراهی نبود. از این رو به همان استقبال فرودگاه اکتفا کردم و به دعوت مرحوم آقای‌آسید ابراهیم خسروشاهی به منزل ایشان رفتم. استقبال بی‌نظیر مردم از امام به دنیا ثابت کرد که مردم رژیم شاه را نمی‌خواهند. تمام جمعیت تهران و حومه به استقبال امام آمده بودند. سخنان تاریخی امام در بهشت‌زهرا که فرمود: من دولت تعیین می‌کنم و من توی دهن این دولت می‌زنم، مایه دلگرمی بیشتر مردم و نوید نزدیک‌شدن انقلاب به روز پیروزی بود...»

■ **دیدار در مدرسه علوی**

ناقلِ مرحوم مانند برخی یاران و شاگردان امام خمینی، پس از مراسم استقبال در فرودگاه مهرآباد تهران، در مدرسه علوی تهران با ایشان ملاقات نمود. علاقه و اُنس دیرین و خانوادگی او با رهبر انقلاب اسلامی، باعث می‌شود که این دیدارش نیز چون دیدارهای قبل، شیرین و خاطره انگیز باشد:

«وقتی حضرت امام در مدرسه علوی ساکن شد به دیدار ایشان رفتم و خیرمقدم گفتم. آنجا خیلی شلوغ بود و فرصت صحبت دیگری نبود. بعد از آن با پیروزی انقلاب و دستور امام برای تشکیل کمیته‌ها، تا یک ماه به دیدار امام موفق نشدم. پس از یک ماه فعالیت در کمیته، روزی به دیدار ایشان رفتم. از علت غیبتام پرسیدند، عرض کردم: شما برای ما تکالیفی درست کرده‌اید که اگر بخواهیم آن را درست انجام بدهیم و خدمت شما هم بیاییم، ممکن نیست... امام از جواب من خوشش آمد و خندید...»

■ **تصرف کلانتری‌ها**

تصرف کلانتری‌های منطقه دیرین و پرقدمت پامنار تهران، در زمره خاطرات گوینده از واپسین روزهای حیات رژیم گذشته است. او به‌رغم مقاومت برخی از این مراکز در برابر خواسته همراهی با مردم، مانع از ضررزدن به امکانات این کلانتری‌ها شد:

«چند روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به کلانتری‌های منطقه پامنار مثل کلانتری‌های ۹ و ۱۳ ابلاغ کردم که قبل از اینکه مشکلی برای شما ایجاد شود، کلانتری را به ما تحویل بدهید، اما آنها نپذیرفتند. تا اینکه عصر روز بیستم بهمن، مردم کلانتری‌ها از جمله کلانتری ۹ و ۱۳ را تصرف کردند و من با مردم صحبت کردم و مانع شدم که به اموال کلانتری خسارت وارد شود...»

■ **شهادت محمود روزبه‌نیا**

در شامگاه ۲۰ بهمن ۱۳۵۷، آیت‌الله شاه آبادی خبر شهادت یکی از بستگان نزدیک خود، در تظاهرات میدان خراسان را دریافت‌می‌کند. وی در آن شرایط مراسم پرشکوه تشییع پیکر آن شهید را در تهران، قم و اصفهان انجام می‌رساند و پس از آن برای انجام وظایف محوله، خود را به تهران می‌رساند:

«شب ۲۱ بهمن، مرحوم آقای محمود روزبه‌نیا از بستگان ما به شهادت رسید. وی عمه‌زاده و عموزاده من بود. پدرش مرحوم حاج آقا جمال روزبه‌نیا، فرزند عموی من مرحوم حاج شیخ‌احمدمجتهد بیدآبادی بود و مادرش هم دخترعمه من بود. وی در تظاهرات شرکت کرده بود که با گلوله نظامیان کلانتری ۱۴ واقع در میدان خراسان به شهادت رسید. صبح ۲۱ بهمن با شعار این سند جنایت پهلوی است، جنازه او را از تهران به قم آوردیم و پس از تشییع باشکوه در قم، جنازه او را به زادگاهش اصفهان بردیم و در صبح ۲۲ بهمن، در آنجا با تشییعی باشکوه به خاک سپرده شد. حتی از هوانیروز هم، در تشییع جنازه او شرکت کردند و علیه شاه شعار دادند...»

■ **پیروزی انقلاب اسلامی**

گوینده در باب واپسینِ گامِ انقلابیون در پیروزی انقلاب اسلامی، تقریباً حدیثی چون دیگران را به تاریخ سپرده است:

«پس از ورود امام به ایران، آقای‌بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت معین شد. فرمان امام در روز ۲۱ بهمن مبنی بر شکستن حکومت نظامی، بیش از هر چیزی در پیروزی نهایی انقلاب مؤثر بود. عده‌ای با این دستور امام مخالف بودند، چون احتمال سرکوب مردم بود، اما تصمیم امام در شکستن حکومت نظامی قاطع بود. مردم نیز جان بر کف به خیابان آمدند و سبب شد تا به لطف خدا در ۲۲ بهمن، انقلاب به پیروزی کامل رسید...»

■ **تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی**

کمیته‌های انقلاب اسلامی اولین نهادی بود که پس از برافتادن رژیم شاه و زیر نظر ائمه جماعات مساجد تأسیس گشت. این نهاد در مسجد محل اقامه جماعت آقای شاه آبادی و به نام «کمیته لاریجانی»، آغاز به کار نمود. وی در اداره آن کمیته، از خصال همیشگی خویش چون خوش خُلقی و تدبیر بهره گرفت و افراد زیادی را گرد هم آورد:

«در روز ۲۳ بهمن، امام دستور دادند که ائمه جماعات در مساجد، کمیته تشکیل دهند و سلاح‌های مردم را جمع کنند. با آن که قرار بود مراسم فاتحه شهید روزبه‌نیا از طرف من برگزار شود، چون دستور امام بود، به‌رغم اصرار اطرافیان در اصفهان نماندم و به طرف تهران حرکت کردم. از همان اصفهان تلفنی از مسجدی‌ها خواستم که روی ماشین بلندگو قرار دهند و از مردم محل بخواهند که سلاح‌های خود را به مسجد تحویل دهند و هر کس اسلحه بیاورد، عضو کمیته می‌شود. ساعت ۱۰ شب، به تهران رسیدم. دیدم مسجد شلوغ است و مردم آمده‌اند که سلاح‌ها را تحویل بدهند. در چاپخانه‌ای در خیابان پامنار، کارت‌هایی به نام کمیته چاپ کردیم و به افرادی که اسلحه می‌آوردند، دادیم. در مجموع، حدود ۵ هزار کارت صادر کردیم. تعداد زیادی سلاح جمع‌آوری شد، به‌گونه‌ای که در مسجد جا نبود! ابتدا به دستور حضرت امام، آقای بازرگان تشکیل کمیته داد و کمیته ما، کمیته شماره ۷ شد و پس از مدتی به دستور امام، کمیته مرکزی تشکیل و آقای مهدوی کنی مسئول آن شد. مدتی بعد، منطقه ما دو قسمت شد و شمارهٔ کمیته ما به ۹-۲ تغییر کرد. قسمت دیگر منطقه ما یعنی کمیته ۹-۱ زیر نظر آقای سید ابراهیم‌خسروشاهی قرار گرفت...»

■ **ایجاد ناامنی در مناطقی از شهر تهران**

بی‌تردید مهم‌ترین وظیفه نهاد نو تأسیس کمیته‌های انقلاب اسلامی، ایجاد نظم و امنیت در جامعه بود. آیت‌الله حاج شیخ نصرالله شاه آبادی نیز در مقام مدیریت کمیته لاریجانی به مواردی از این دست برخورده و حکایت آن را به ترتیب پی‌آمده به تاریخ گزارش کرده است:

«در همان روزهای اول، اهالی میدان حُر (باغشاه سابق)، از ناامنی آن منطقه به‌دست توده‌ای‌ها شکایت کردند. مرحوم آقای لاهوتی مأمور آن منطقه بود، ولی خود او حضور نداشت. من موضوع را با مسئولان کمیته مرکزی مطرح کردم و گفتم مردم احساس ناامنی می‌کنند، اگر آقای لاهوتی مسئول است به این منطقه برسد، والا ما اقدام کنیم! آقای امامی کاشانی گفت: خودت اقدام کن. من هم نفر برای حفاظت باغشاه فرستادم و سلاح‌هایی را که جمع‌آوری شده بودند، با ۱۰ ماشین نظامی به انباری در آن منطقه منتقل کردم. پس از استقرار کمیته ما، منطقه آرام شد. باید اذعان کرد که در اوایل پیروزی انقلاب، وضع کشور بحرانی بود. من چهار ماه نتوانستم به منزل بروم و روز و شب ما به برقراری امنیت صرف شد. در طول این مدت، در روز فقط حدود ۴۵ دقیقه بین‌الطلوعین را در اسلحه‌خانه می‌خوابیدم! یک شب برای اقامه نماز مغرب و عشا به مسجد رفتم، ولی از فرط خستگی و کمبود خواب از هوش رفتم. وقتی به هوش آمدم، صدای مرحوم دکتر جیلانی را شنیدم که می‌گفت: حاج آقا را باید به سی.سی.یو بیمارستان منتقل کنیم. من چشم باز نکرده به دکتر گفتم: آقای دکتر! من ناراحتی قلبی ندارم، تنها به دو ساعت خواب نیاز دارم! لذا از مقابل آنها بلند شدم و پشت پرده رفتم و دو ساعت خوابیدم. پس از آن سرحال بلند شدم و نماز را خواندم و مشغول کار شدم. پس از این اتفاق دوستان از سر دلسوزی تصمیم گرفتند، تا در کارها به من کمک کنند، تا بتوانم استراحت کنم، اما چون اداره منطقه پامنار بسیار دشوار بود، هیچ یک دوام نیاوردند...»

***مدرس حوزه علمیه قم و نواده آیت‌الله شاه آبادی**

> **وقتی حضرت امام در مدرسه علوی ساکن شد به دیدار ایشان رفتم و خیرمقدم گفتم. آنجا خیلی شلوغ بود و فرصت زیادی برای صحبت نبود. بعد از آن با پیروزی انقلاب اسلامی و دستور امام برای تشکیل کمیته‌ها، تا یک ماه به دیدار ایشان موفق نشدم. پس از یک ماه فعالیت در کمیته، روزی به دیدار ایشان رفتم. از علت غیبت‌ام پرسیدند، عرض کردم: شما برای ما تکالیفی درست کرده‌اید که اگر بخواهیم آن را درست انجام بدهیم و خدمت شما هم بیاییم، ممکن نیست! امام از جواب من خوشش آمد و خندید**

> **تلفنی از مسجدی‌ها خواستم که روی ماشین بلندگو قرار دهند و از مردم محل بخواهند که سلاح‌های خود را به مسجد تحویل دهند و هر کس اسلحه بیاورد، عضو کمیته می‌شود. ساعت ۱۰ شب به تهران رسیدم. دیدم مسجد شلوغ است و مردم آمده‌اند که سلاح‌ها را تحویل بدهند. در چاپخانه‌ای در خیابان پامنار، کارت‌هایی به نام کمیته چاپ کردیم و به افرادی که اسلحه می‌آوردند، دادیم. در مجموع، حدود ۵ هزار کارت صادر کردیم. تعداد زیادی سلاح جمع آوری شد به گونه‌ای که در مسجد جا نبود!**

۱۳۵۸، تهران، آیت‌الله نصرالله شاه آبادی در میان اعضای کمیته لاریجانی